



<http://www.arianafghanistan.com>



اول سپتمبر ۲۰۲۰



خلیل الله معروفی

سخنی در باره اغلاط مشهور

(قسمت سوم)

اغلاط مشهور جهان

بدو از خواننده ارجمند پوزش میخوام، که از قسمت اول تا اینجا تأخیری تا این اندازه پدید آمد. کسانی، که مثل مشهور و قدیم "یک سر و هزار سودا"ی کابلی را شنیده باشند، از سر دلسوزی کوتاهی این قلم را درک کرده و بر آن قلم عفو خواهند کشید. و ازین نکته، که بگذرم:

بحث را به صورت نامتعارف ادامه میدهم؛ بدین معنی، که پیش از پرداختن به قسمت دوم، قسمت سوم را سر دست میگیرم. دلیل این عدم تجانس و "گدودی" در مُراعات سلسله مراتب را در قسمت دوم و آخرین قسمت این مبحث، تشریح خواهم کرد. در قسمت اول بر اغلاط مشهور در افغانستان مکتب نموده و به حیث نمونه مثالی چند ذکر کردم، که هینت و وجهه مشت از خروار را داشت. اگر حوصله خوانندگان عزیز اجازه میداد، با اندک تعمق و تفحص میتوانستم مثالهای فراوان دیگر را نیز از زبانهای دری و پشتو قطار کنم. اما برای دفع الوقت همان چند مثال را کافی پنداشتم. آرزویم مانند همیشه این بود و است، که خوانندگان ارجمند خود را بیطرف و بیغرض و و به اصطلاح شیرین عوام کابلی، "سیل بین" نگیرند و عملاً وارد بحث گردند. به سر شیرین خوانندگان ارجمند قسم است، که یک "انتقاد خلاق" را بالاتر از هزار زه و تحسین و آفرین می‌انگارم. اگر خوانندگان ارجمند اجازت بفرمایند، یک دانه "غلط مشهور" زبان تحریر را بر لست اغلاط قسمت اول اضافه میکنم. هدفم از ترتیب نوشتن کلمه "الکحل" است، که در دری ما به شکل "الکهل" یا "الکهل" و در فارسی ایران به شکل "الکل" نوشته میشود. توجه خواننده عزیز را به شرح ذیل جلب میکنم:

بدین مناسبت اول نقل قولی از کتاب مستطاب "نقد بیدل" میکنم، که از قلم استاد علامه "صلاح الدین سلجوقی" تراویده است. استاد سلجوقی در صفحه ۳۷۲ این کتاب شرح جالبی را پیش میکشد، که به کشف "الکل" ارتباط میگیرد. استاد سلجوقی ضمن شرح این بیت حضرت بیدل، به نکته دلچسپی میرسد:

بیدل به رنگ گوهر، زین بحر برنیاید

آب مقید ما، غیر از شراب مطلق

"استاد سلجوقی"، که اوقیانوسی از معلومات و معارف را در مغز خویش گنجانیده بود، در مورد کشف "شراب مطلق"؛ یعنی "الکحل"، شرح جالبی را تقدیم میکند، که مایه مباحثات سرزمین عزیز ما، "افغانستان"، است. او "جابر بن حیان سیستانی" را کاشف "شراب مطلق" یا "الکل" میدانند!!!

پوهاند بی‌مانند و علامه، "عبدالحی حبیبی" در کتاب معروف و معظم خود موسوم به "تاریخ افغانستان بعد از اسلام"، شخص شخیص "ابو موسی جابر بن حیان" را، که در حدود ۱۲۰۰ سال پیش رحلت کرد، پیشکسوت عالیمقام و استاد غیر مستقیم

"محمد بن زکریای رازی" میداند. دانشمندان ایرانی "محمد بن زکریای رازی" را، که از شهر "ری" یا "تهران امروز" کشور "فارس" و یا "ایران امروزی" برخاسته است، به حیث کاشف "الکحل" قلمداد میکنند، که هرگز اعتماد را نشاید، چون ایرانیان چنین ادعاهای باطل و بی اساس و هوائی را همیشه کرده اند و میکنند و خواهند کرد!!!

استاد "حیبی" تألیفات "جابر بن حیان سیستانی" را تا حدود پنج صد جلد کتاب میداند، که همه به زبان عربی ست و قسمت اعظم آن از علم "کیمیا" سخن میگوید. و "کیمیا" خود کلمه عربی ست، که در اروپا به شکل Chemistry - در انگریزی - و Chemie - در المانی و فرانسوی - نگاشته میشود.

به فرموده استاد سلجوقی، "جابر" شراب مطلق را از تقطیر مکرر "شراب" به دست آورد. او شراب را متدرجاً و پشت سرهم آنقدر تقطیر کرد تا از آن "شراب مطلق" به دست آمد و "شراب مطلق" شرابی ست، که بیشتر از ۹۶ فیصد الکحل داشته باشد. چون "جابر" عملیه "تقطیر شراب" را به تقلید از پروسه تولید "سرمه"، به سر رسانده بود، محصول خود را تخیلاً و تشبیهاً به نام "الکحل" مسماً ساخت؛ یعنی "سرمه". و بهتر است، که پراگراف مربوط را از کتاب "نقد بیدل" عیناً نقل کنم:

«... جابر بن حیان شراب را کشف نکرده است و شراب از هزاران سال به بشر معلوم بوده. و کاری که جابر کرده این است که جوهر شراب؛ یعنی شراب خالص و مقطر را به دست آورده است که عبارت از آن شرابی ست که بیش از ۹۶ فیصد الکحل دارد و این شراب مطلق است.

و این نام "الکحل - الکحل" به ذات خود دلیل این مطلب است. زیرا "الکحل" به معنای "سرمه" است که در آن وقت استعمال آن خیلی ها رایج بود. و سنگ سرمه "گرافیت" را چندین دفعه مکرر به نهایت دقت می سودند و می بیختند تا خوب به درجه آخر نرم و رقیق میشد. و حینی که جابر درباره شراب هم نهایت سودگی و تصفیه را به طور مکرر حکمفرما شد، تشبیهاً و تخیلاً آن را به نام "الکحل"؛ یعنی "سرمه" نامید. یعنی به همان اندازه که سرمه تنقیه و تصفیه مکرر شده است، این جوهر شراب نیز به همان اندازه تصفیه تکرار (مکرر) گردیده است....»

("نقد بید"، اثر استاد صلاح الدین سلجوقی، به اهتمام عبدالله رؤفی، د پوهنی وزارت، د دارالتألیف ریاست، ۱۳۴۳)

اروپائیان، که در ابتداء شاگرد وفادار "جهان اسلام" بودند، "الکحل" را از ادبیات "عربی" و از "جهان اسلام" اقتباس کردند و در زبانهای مختلف خود بدین شکل نوشتند:

- در انگریزی به شکل alcohol

- در المانی به صورت Alkohol

- در فرانسوی در هیئت Alcool

ما امروزیان، که دنباله‌رو و مقتدی و مقلد و شاگرد بی چون و چرای "جهان غرب" هستیم، "الکحل" را نیز در زبانهای خود مطابق با رسم الخط "فرنگی" اقتباس کرده ایم. در افغانستان آن را به پیروی از زبان انگریزی در هیئت "الکهل" و "الکهل" مینویسند و در ایران به پیروی از زبان فرانسوی به صورت "الکل".

نوشتن "الکهل و الکهل و الکل" اما همه از جمله آن "اغلاط مشهور تاریخی" ست، که بر زبانهای مکتوب ما مسلط میباشد!!! من، که شخصاً معتقد به "اصل" میباشم، این کلمه را مطابق "اصل عربی" آن، به شکل "الکحل" مینویسم و توصیه و مشوره عاجزانه و صمیمانه ام به "دری‌زبانان" و "پشتوزبان" هم اینست، که این لغت را به صورت "الکحل" بنویسند، که از چند بابت برای ما مردم حائز اهمیت است:

- یکی این، که اصل این کلمه عربی و به صورت "الکحل" آمده است.

- دیگر این، که حق کاشف و واضع باید حتماً محفوظ بماند، چنان، که امروز مردم جهان محصول کار مخترعان و واضعان و کاشفان را مصون و محفوظ نگه داشته و بالوسیله دین و حق مسلم پیشکسوتان و پیشقراولان و نوآوران علوم و صنایع را محترم میشمارند!!!

- و دیگر این، که این ماده مهم طبی از کشفیات یک هموطن نابغه خود ما در یک هزار و دوصد سال پیش بوده و افتخارش به درجه اول به "افغانستان" و مردم معزز "افغانستان به جان برابر ما"، میرسد!!!
من این توصیه خالصانه و به اصطلاحی ملایم، "عنداللهی" را پیش کشیدم؛ وطنداران و همزبانان عزیز ما، خود و با وجدان بیدار خود تصمیم بگیرند، که کدام شکل و صورت تحریر این ماده را درست و قابل احترام و تعقیب میپندارند. از من فقط و فقط یک تذکر حقگویانه و منصفانه و خیرخواهانه بود؛ و فقط و فقط یک توصیه!!!

اینک قسم موعود به اغلاطی پرداخته میشود، که صبغت جهانی دارند و کم و بیش در بین تمام مردم عالم و در تمام زبانهای دنیا قابل دریافت هستند:

۱ - "قلب" به حیث مرکز احساس و اداره بدن و مرکز تعقل و تفکر - در حالی، که دماغ و مغز انسان مرکز احساس و تفکر و حافظه و مرکز اداره کل بدن است. این غلط مشهور در بسا زبانها و فرهنگهای جهان سراغ میشود.
- در زبان المانی اصطلاحاتی موجودند، که به تداول مامردم شباهت دارند. مثلاً اصطلاح Bauchgefühl، که باللفظ به معنای "احساس شکم" است. این نکته شباهت زیاد دارد، به اصطلاح معمول ما، که "دل" را مُعادل "شکم و معده" می‌شماریم، که شرحش در قسمت اول گذشت

- در صنوف نهم و دهم لیسه محبوب القلوب "حبیبیه" معلمی داشتیم به نام مستر "مک کاون" McKowen، که ما را انگلیسی و یا بهتر است "انگریزی" بگویم، درس میداد. وی انسان آرام و باوقار بود و همیشه جدی، که خنده بر لبانش نمی‌چسبید. وی یهود بود و یهودی بی قسی القلب، مگر بسیار عادل و باانصاف. خودش برای ما میگفت:

If someone asks you, what is the hardest element of the world? So tell him, Mr. McKowen's heart!!!

ترجمه: اگر کسی از شما بپرسد، که سختترین عنصر جهان چیست؟؟؟ برایش بگوئید: قلب مستر مک کاون!!!
رائج بودن "دل نرم و سخت" در زبان انگریزی نیز، به مانند زبان المانی و زبانهای دیگر اروپا، حکایت از آن دارد، که در افواه عامه "قلب" را به جای "مغز و دماغ"، "مرکز احساس" میدانند، که با قواعد علوم جدید طبیعی و خاصاً با بیالوژی قطعاً سازگاری ندارد!!!

۲ - مشهورترین "اغلاط مشهور" در تمام جهان، مگر اصطلاحاتی از قبیل "تولید انرژی" و "مواد انرژی" میباشند، که از اصطلاحات فرنگی، مستقیماً ترجمه شده اند.

- "جنریتر" در انگریزی

- "گنراتور" در المانی

- و "ژنراتوغ" در فرانسوی

همه شاهدان و نمونه های مثال استند، که در معنای "تولید کننده انرژی" و یا "مواد انرژی" استعمال میشوند.

در فزیک در عوض این "اصطلاحات غلط"، مقولات صحیح و درستی از قبیل "تحول دهنده انرژی" یا "محول انرژی" استعمال میشوند، که بالخاصه در "فزیک برق" بسیار معمول است؛ و در زبان المانی آن را نوعی از Energiewandler مینامند. در همینجا باید اضافه کنم، که "گنراتور و موتور و ..." نمونه های بارز "محول انرژی" میباشند.

کیفیت اصلی درین نهفته است، که نظر به "قانون بقای ماده و انرژی" - که از قوانین بنیادین و تخطی ناپذیر فزیک میباشند - این دو پدیده، نه خلق شده میتوانند و نه محو و نابود میگردند. به عبارت دیگر "ماده و انرژی" دو شکل از عین پدیده فزیکی میباشند، که نظر به شرایط از یک حالت به حالت دیگر، تغییر شکل میدهند. این بدین معناست، که "ماده" به "انرژی" تغییر شکل میدهد و "انرژی" به "ماده" و یا این، که "انرژی" در شرائط معین از یک شکل، به شکل دیگر تحول میپذیرد؛ مثلاً:

- تغییر و تبدیل "انرژی حرکی" به "انرژی برقی" را در فابریکه های "برق آبی" میبینیم و یا در "جنریترهای بادی"

- تحول "انرژی نوری" به "انرژی برقی" را در "جنریترهای آفتابی یا سولار" میبینیم.

- تبدیل "انرژی حرارتی" به "انرژی برقی"، در "کارخانه‌های برق حرارتی" دیده میشود.

- تبدیل "انرژی حرارتی" به "انرژی حرکی" را در انجنهای موترهای گوناگون مشاهده میکنیم.

- تبدل "انرژی" به "ماده" را در نباتات و در پروسه "ترکیب ضیائی" یا "فوتوسنتیز" به نکوئی دیده میتوانیم - که نشو و نمای نباتات را در موجودیت و در حضور "نور و حرارت" (انرژی) ثابت میسازد.

- تبدیل "ماده" به "انرژی حرارتی و نوری" را در هنگام "سوختن" گیاه و نبات و سایر مواد عضوی دیده میتوانیم.

- تغییر "انرژی برقی" به "انرژی حرکی" (انرژی کینتیک) را در انجنهای برقی میبینیم.

- تغییر "انرژی برقی" به "انرژی نوری" در چراغهای برقی قابل دید است.

این مثالها و صدها مثال همانند آنها ثابت میسازند، که نه "انرژی" محو میشود و نه "ماده"، بلکه یکی به دیگری و از یک حالت به حالت دیگری در می‌آیند. ازین سبب استعمال اصطلاحات "مولد انرژی" و یا "تولیدکننده انرژی" از بیخ و ریشه و به اصطلاح شیرین عوام کابلی "بیخی" غلط است. مگر قوت و قدرت "غلط مشهور" را بنگر، که مردم دنیا همیشه این "غلط" را "صحیح" میپندارند و به حیث "اصطلاح درست و سالم"، استعمال میکنند!!! بلی:

اینها مثالهای بارز و نمایان پروسه‌های فزیکایی میباشند، که "قانون بقای ماده و انرژی" را عملاً ثابت میسازند!!!

۳ - نابود شدن "جسم" بعد از مرگ، از "اغلاط مشهور" دیگر است؛ در حالی، که جسم به حیث "ماده"، فناپذیر است و قطعاً محو و نابود نميگردد، بلکه تغییر شکل میدهد و مثلاً بر اثر تجزیه، حالات دیگر را به خود میگیرد.

(خلیل الله معروفی - همبورگ - ۲۹ جولای ۲۰۲۰)



[که چیری غواری د همدغه لیکوال نور مطالب ولولی، دلته کلیک وکری](#)
[هرگاه متمایل باشید مطالب دیگر این نویسنده را مطالعه کنید، اینجا کلیک نمائید](#)